

رویای پسربرچه مسورد نظر ما این نبود که گل بزند و از

تسویق تماشاگران کیشف کوک شود. نها ماجرا جور دیگری بود . او دلش می‌خواست دروازه‌بان باشد و به تنش بیج و تاب بدهد و توپ را بگیرد که وارد دروازه نشود. این پسربرچه که ناشف علی رفیعی است، اما بعدتر یکی از مهم‌ترین هنرمندان تئاتر کشور شد. به گزارش ایسنا، آنچه پیش‌رو دراید، گزارشی است درباره سال‌های نوجوانی و جوانی علی رفیعی، هنرمند شناخته‌شده تئاتر که دهه ۳۰ برای تحصیل در رشته تربیت بدنی راهی پاریس شد ولی دهه ۵۰ به عنوان یکی از کارگردان و مدرسان خوش گفتگوی امید روحانی با علی رفیعی است که بهار سال ۱۳۷۸ در مجله «صحنه» منتشر شده است. پسرک شیرین اصفهانی دو صفت عمده داشت؛ بلندپروازی و شیفتگی به زیبایی. به سبب شرایط خانواده به ناچار باید کار می کرد. در تابستان‌ها لال می فروخت و زمستان‌ها شالغم ولی حتی در همان روزهای سخت هم آنچنان خوش لباس بود که کسی فکرش را نمی کرد این لباس با چه سختی بر قامت پسرک نشسته است. سخت به ورزش علاقه‌مند بود ولی وقتی به استادیوم ورزشی اصفهان می رفت، بیش از آنکه فکرش به خورد ورزش می‌ماند، به چیزی دیگر فکر می کرد. با این حال دروازه‌بانی تیم فوتبال را انتخاب کرده بود. می‌دانید چرا؟ اصفهان دروازه‌بانی ارمنی به نام «کارلو» داشت . حرکات و ژست‌هایش برای گرفتن توپ آنچنان در چشم این پسربرچه زبیا می نمود که او به صورت ناخوداگاه، دروازه‌بانی را انتخاب کرد. در یازده سالگی پشت دروازه می‌نشست و محو تماشای کارلو می‌شد با آن حرکات زیبایی که مثل باله بود. هرچند که کودک ۱۰ ساله تعریفی از باله نداشت ولی فقط کارلو و آن بیج و تاب‌های تنش، جشش این هنر و حرکاتش برای این پسربرچه تماشای بود:

به خانه می‌امدم و با توپ پارچه‌ای و کهنه پیچی که درست کرده بودم، می‌کوشیدم حرکات کارلو را تقلید کنم. در حیاط منزل باغچه‌ای بود که از بس سایه‌گیر بود گیاهی که در آن نمی‌روید، همین باغچه خاکی، خوب گیاه بود برای این کودک تا جلوی یک دروازه خالی بایستد و از یکی از دوستانش بخواهد توپ پارچه‌ای را برایش پرت کند تا او بشود عین «کارلو»، شیرچه بزند توپ هوا، فضا، فکرش به دست آوردن زیبایی حجم بدن او بود در فضا. مهم نبود که دوست دروازه‌بان خوبی بشود یا نه مهم این بود که

نگاهی به زندگی علی رفیعی، استاد تئاتر ایران

دروازه‌بانی که هنرمند بزرگی شد



حرکاتش زیبا باشد. سال‌ها گذشت و از دروازه فرضی رسید به دروازه‌بانی تیم جوان شاهین‌شهر و چون تنها راهش برای ادامه تحصیل، ورود به رشته تربیت بدنی بود، وارد دانشسرای تربیت بدنی شد . زمانی هم این دانشسرا را به پایان رساند، دروازه‌بان تیم شاهین و دروازه‌بان تیم اصفهان شده بود. در آن مقطع تنها شرط ادامه تحصیل، شاگرد اول شدن بود. برای این جوانک بلندپرواز، شاگرد اول شدن هیچ هم سخت نبود اما همان بلندپروازی سبب می‌شد به معلمی ورزش راضی نشود. سهم بیشتری از این زندگی می‌خواست. از آنجاکه بچه درس‌خوانی بود، شاگرد اول شد و توانست با کمک‌هزینهای که دریافت می کرد، وارد دانشگاه تهران شود. اواسط دهه ۳۰ به هنگام تحصیلش در تهران اتفاق غریبی رخ داد: «روزی به اتفاق دوستی که هر دو به سینما بسیار علاقه‌مند بودیم و به اتفاق از کلاس‌هایی فرار می کردیم و به سینما می‌رفتم، در خیابان شاه‌آباد، روزنامه‌مان را خریده بودیم، فیلمی را که یادم می‌دیدیم، انتخاب کرده بودیم و قصد داشتیم به سینما برویم. در بستنی فروشی داشتیم بستنی می‌خوردم تا بعد به سینما برویم که چشمم من به یک عنوان در صفحه اول روزنامه افتاد: دستور داده شده بود تعدادی از جوانان ورزشکار بعد از کنکوری که در تهران برگزار می‌شود، به خارج از کشور

اعزام شوند.» همین شد که رفیقش، سینما و بستنی را رها کرد و شبانه به اصفهان بازگشت و مدارکش را برداشت تا در این کنکور شرکت کند و این چنین بود که برای تحصیلات عالی‌ه در رشته تربیت بدنی پذیرفته شد. بد ۵ کشور حق انتخاب داشت: آمریکا، فرانسه، انگلیس، آلمان و شاید هم ایتالیا. با اینکه زبان انگلیسی‌اش بد نبود و چیزی از فرانسه و زبانش نمی‌دانست ولی شاید تماشای چند فیلم زیبا و خواندن چند رمان فرانسوی، کفه ترازو را به سمت این کشور سنگین کرد. تقریبا اواخر دهه ۳۰ بود که به فرانسه اعزام شد. دو سال اول رشته تربیت بدنی را در پاریس خواند . در این مدت زندگی در این شهر، درچه‌های تازه‌ای برای او گشود. روزی به خودش نهیب زد چه می‌کنی؟! درست است که تو برای تحصیل ورزش آمده‌ای ولی قرار نیست که برگردی و معلم ورزش بشوی. دنبال فرصتی بود تا تربیت بدنی را رها کند ولی چون دیگران برای تحصیل هم در این رشته ضلعت‌هایی داده بودند، این تغییر چندان هم آسان نبود. با این حال نمی‌توانست به مربی‌گیری ورزشی راضی شود. برایش کم بود، گفتیم که او بلندپرواز بود و زندگی که شوق او را برای خواسته‌های بیشتر دیده بود، راهی پیش‌رویش گذاشت: «در زمستان سال دوم دانشکده اتفاقی جادویی رخ داد. برای ورزش اسکی اعزام شده بودیم.

در امتحان آخر رشته اسکی در کوه‌های آلپ به دنبال یک سقوط وحشتناک پای چپ من از چند نقطه شکست و عملا خورد شد. وقتی در بیمارستان چشمم باز کردم، اولین احساسم خوشحالی بود از اینکه با این پای شکسته بهانه فرار را از رشته تربیت بدنی پیدا کرده بودم. پزشک بلافاصله مرا برای مدت یک سال از هر حرکتی معاف کرد…» دیگر تحصیل در رشته تربیت بدنی به کارش نمی‌آمد. ولی این را هم می‌دانست که بورسیه را هم از دست می‌دهد. این همه با تلاش خود و رخ دادن اتفاقاتی دیگر از جمله آشنایی با دو دانشجوی ایرانی سرانجام توانست در رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه سوربون تحصیل کند و شغلی به عنوان نگهبان عالی برای خودش دست و پا کرد که کفاف زندگی دانشجویی را می‌داد. تا اینکه روزی در کفاهی به همراه دوستش نشستند بود که «داریل زانوک»، مدیر کمپانی قرن بیستم به او پیشنهاد بازیگری در یک فیلم را داد، ولی علاقه‌ای به بازیگری نداشت. دوستش نداشت نداشت برای او پیشنهاد بازیگری و بی‌درنگ این پیشنهاد را رد کرد. طبیعتا رد کردن چنین پیشنهادی با ضمانت‌های دوستش همراه شد که او به نهیب می‌زد لیاقتش همان دربارنی است و هرگز پیشرفتی نخواهد کرد. و این گونه بود که چند روز بعد به اصرار همان دوست با آنان تماس گرفت و از آنجاکه در ملاقات‌های بعدی معلوم شد ساخت فیلم ۸ ماهی به تعویق افتاده، برای شرکت در دوره آموزش بازیگری به «تئاتر ملی فرانسه» رفت و این سرآغاز ورودش به دنیای هنر بود. علی رفیعی بعد از تحصیل در رشته دکتری تئاتر و سال‌ها تجربه‌اندوزی در فرانسه سرانجام دهه ۵۰ به ایران بازگشت. او اولین مدیر مجموعه تئاتر شهر شد که همزمان در دانشکده هنرهای زبیا نیز به تدریس پرداخته است. او با حضور جمعی از دانشجویانش گروهی تشکیل داد و نمایش‌هایی به یاد ماندنی همچون «خاطرات و کاپوس‌های جامله‌دار از زندگی و قتل میرزا تقی خان امیرکبیر»«انتیگونه»، «شون و استغاثه پای دیوار بزرگ شهر»، «یک روز خاطره انگیز از زندگی دانشمند بزرگ وو»، «خاطرات سال‌های شش»، «کلفت‌ها»، «عروسی خون»، «جنایت و مکافات»، «رومئو و ژولیت»، «شازده احتجاب»، «در مصر برف نمی‌بارد»،«شکار روباه»،«یرما»، «خانه نارنارد آلبا»… و دارد و یکی از تاثیرگذارترین هنرمندان تئاتر ماست. در کارنامه هنری او ساخت فیلم‌هایی همچون «ماهی‌ها عاشق می‌شوند» و «آقا یوسف» هم دیده می‌شود.

مجله مردم سالاری، شماره ۱۳۳، شهریور ۱۳۸۳

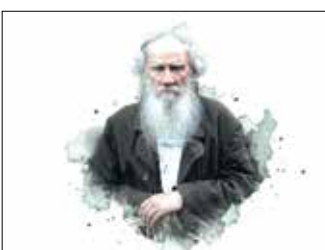
مواجهه محمود بصیری با پیشنهادهای خنده‌دار برای بازیگری

دیگر با تلویزیون همکاری نمی‌کنم

محمود بصیری می‌گوید، دلش برای بازیگری تنگ شده اما آدم باید شأن خود را حفظ کرده و هر کاری را نپذیرد. این بازیگر در این ارتباط به صورت مصداقی به نقش‌هایی اشاره می‌کند که به او پیشنهاد می‌شود اما بیشتر برایش خنده دار است تا بخواهد بپذیرد.

محمود بصیری که پیشتر از این نیز با گله اعلام کرده بود دیگر حاضر نیست با ایستادریان همکاری کند، در گفت و گویی با ایسنا درباره اینکه این روزها چگونه خودش را سرگرم می‌کند، دلش برای بازیگری تنگ شده است، ارزیابی اش از عملکرد صداوسیما چیست و پیشنهادهایی که برای بازیگری از سوی تلویزیون به او می‌شود، صحبت کرد.

این بازیگر ابتدا درباره پیشنهادهایی که از طرف تلویزیون به او می‌شود گفت: پیشنهاد خیلی زیاد است اما متأسفانه هیچکدام به خردم من نمی‌خورد. قصه‌هایشان را که شنیدم خودم را به بی‌کلی از کارگردانان رسانده از تلویزیون گفتم، حتی به جان مردم خودشان درد دارنند. الان نیاز به یک جشنی دارند تا خوشحالشان کند نه قصه‌های شما. فکر می‌کنید چه نقشی اخیرا برای من محمود



محمدهلی اسلامی در مقاله‌ای به مقایسه مولانا و تولستوی پرداخته است و آن‌ها را به لحاظ شخصیت این‌گونه معرفی می‌کند: هر دو طبعی خروشان و ناآرام دارند و این خصیصه، چه در آثار و چه در نحوه زندگی آن‌ها نمودار می‌شود. مولوی را می‌توان ناآرام‌ترین شاعر و متفکر ایرانی خواند.

به گزارش ایسنا، ۲۱ نوامبر سال ۱۹۱۰ لوئ تولستوی از دنیا رفت. او به جز «جنگ و صلح» (۱۸۶۷)، رمان‌های «آنا کارنینا» (۱۸۷۷) و «رسالتیخ» (۱۸۹۹) را نوشته بود و نیز داستان‌های کوتاه و بلند دیگری مثل «سرگ ایوان ایلیچ» (۱۸۸۶) و «داستان‌های سوادسویل» (۱۸۵۶) و «قزاق‌ها» (۱۸۶۳). محمدهلی اسلامی در مقاله‌ای با عنوان «تولستوی، مولوی دوران جدید» که در مجله نیغما (سال بیستم و هفتم، سال ۱۳۵۳) منتشر شده و به رسم الخط خودش بازنشر می‌شود،آورده است: «در کنار هم نهادن نام تولستوی و جلال‌الدین مولوی خالی از غرابت نیست و شاید کسانی از عنوانی که من برای این گفتار انتخاب کرده‌ام متعجب شده‌اند. از لحاظ زمانی، بیش از شش قرن این دو مرد می‌فصله دارند و از لحاظ فکری یکی وابسته به شاخه «اسلاوی فرهنگ اروپایی» است که یونانی و مسیحیت بارور شده است و دیگری خصیصه، چه در آثار و چه در نحوه زندگی آن‌ها نمودار می‌شود.

بصیری در نظر گرفته باشند خوب است؟ یک دبیر ریاضی که همسرش سکنه کرده و خودش هم بازنشسته شده است! آیا اصلا به من می‌آید که معلم باشم!؟

انقدر شبکه برای چیست می‌خواهند آبیاری کنند!؟

او سپس به ریزش مخاطبان تلویزیون اشاره و اظهار کرد: در شرایط فعلی اغلب مردم تلویزیون نگاه نمی‌کنند و بیشتر دنبال اخبار و برنامه‌های سیاسی هستند. متأسفانه مدام در تلویزیون کانال راه اندازی می‌کنند؛ آیا می‌خواهند آبیاری کنند؟! باید برنامه سازی کنند نه اینکه مرتب شبکه جدید تاسیس کنند. دو شبکه داشته باشیم. اما شیرین و به درد بخور باشد بهتر است. به برخی نویسندگانی که به من نقش پیشنهاد می‌دهند گفته ام، اولاً این‌ قصه‌ها به درد الان مردم نمی‌خورد، دوما که من دیگر در تلویزیون بازی نمی‌کنم چون این رسانه از شأن خودش خارج شده است. تلویزیون قصه و کارگردان خوب می‌خواهد، افرادی مثل مرضیه برومند، مرحوم علی حاتمی، مسعود کیمیایی و … که کاربلد هستند. الان هر

تولستوی، مولوی دوران جدید!

اعترافات خود حکایتی راجعه به کودکی‌اش نقل می‌کند که او را برای سشتشو برهنه کرده و نوب طلشت نشانیده بودند، و او نخستین‌بار متوجه بدن استخوانی و نحیف خود شده است. و این حکایت به شب شبیه است

آن‌ها را «شیران خدا» نامیده است. شباهت‌های میان دو مرد:

خانواده: تولستوی و مولوی هر دو از خانواده‌ای معتبر و کهن‌نسبال بودند. تولستوی در کتاب جنگ و صلح سیمایی بعضی از قهرمان‌های خود را از روی چند تن از افسراد خانواده و خویشان خود ترسیم کرده است و مولوی نیز خانواده‌اش از پیشوایان متفد دین بوده‌اند. تولستوی به اعتبار موقع و ثروت خانواده‌اش توانست زندگی پهنوار و فارغ‌الهایی را از لحاظ مادی در پیش گیرد و وضع خانوادگی مولانا نیز در زندگی و آینده و سرنوشت او، و چه بسا هجرت پدرش به آسیای صغیر، موثر بوده است. و طرفه آن‌که این وضع خانوادگی در حدی مرفه احساس می‌کرده. مولانا نیز منات و مهابت خانوادگی را رها کرد و به شاعری و جذب و شور و حال روی برد کرد. مغایر با فر و مقتدامنتی پدرانش بود. هیئت ظاهر: از حیث صورت و پیکر، لافل به زعم خود، هیچ وضع خشنودکننده‌ای نداشته‌اند، تولستوی با بینی پهن و گوش‌های بزرگ و گونه‌ها فرورفته و چشم‌های ریز و لب‌های کلفت، خود را زشت می‌پنداشت و تصور می‌کرد که خوشبختی سراغ کسی که صاحب چنین بینی و چنین لبان و چنین چشمانی است، نخواهد آمد و خود اعتراف می‌کرد که زمانی حاضر بوده است همه چیز خود را بدهد به شرط آن که زیبا بشود. او در

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

مولوی در سال ۱۸۸۶

اخبار کوتاه

آخرین وضعیت ۲۲ هنرمند بازداشت‌شده

در عرصه موسیقی

خانه موسیقی در اطلاعیه‌ای درباره‌ی آخرین وضعیت هنرمندان بازداشت‌شده در حوادث اخیر، توضیح داد: «با توجه به نگرانی جامعه‌ی فرهنگی و خانواده هنرمندان بازداشت شده در حوادث اخیر، در منظور اطلاع از آخرین وضعیت این افراد، خانه موسیقی ایران این اطلاعیه را منتشر کرد.»

به گزارش ایسنا در متن اطلاعیه خانه موسیقی آمده است: «همان‌طور که در اخبار و اطلاعیه‌های قبلی آمده است، از زمان تشکیل کمیته‌ای متشکل از نمایندگان خانه تئاتر، سینما و موسیقی در همراه تا امروز به تاریخ ۲۸ آبان‌ماه، خانه موسیقی ایران پیگیر آزادی ۲۲ هنرمند بازداشت شده در عرصه موسیقی بوده است.» در ادامه این اطلاعیه نام هنرمندان بازداشتی که خانه موسیقی تاکنون پیگیر آزادی آنها بوده است، عنوان شده که در بین آنها نام نوید افقه (نوازنده) به چشم می‌خورد. همچنین در اطلاعیه خانه موسیقی از شروین حاجی‌پور، سید وحید موسوی، عماد قویدل و مجتبی اسدپور به عنوان هنرمندانی نام برده شده که تا به اکنون آزاد شده‌اند و تأکید شده وضعیت باقی هنرمندان بازداشتی در حال پیگیری و رایزنی‌های لازم برای آزادی است. در ادامه متن این اطلاعیه آمده است: «تاگفته نماند مسیرتا امروز مسیر دشواری بوده و گه‌گاه موانع جدی پیش روی ما قد علم کرده‌اند. انتظار ما وجود یک بستتر مناسب و قانونی برای پیگیری سرنوشت بازداشت‌شدگان اخیر بود که با دلایل روشن این مسیر تا به حال هموار نبوده است. اما در مورد جناب آقای محمود میرزایی با پیگیری‌های انجام‌شده امیدوارمیطی یکی دو روز آینده خبرهای خوبی را بشنویم. درخواست ما از شما مثل همیشه همراهی برای آزادی عزیزانمان است. در این روزها به حرکات طی تماس‌ها از ما پرسیده‌اید چگونه می‌توانیم به هنرمندان بازداشت‌شده کمک کنیم؟ پاسخ ما این است اگر در مورد افراد بازداشت‌شده (به‌ویژه هنرمندانی که عضو خانه موسیقی هستند) اطلاعاتی مانند کد ملی، محل سکونت، محل بازداشت و دارا بودن یا نبودن وکیل و … را دارید، حتما ما را درجیان بگذارید. با احترام به تمام اهالی شریف موسیقی ایران و درک نگرانی‌ها و دغدغه‌های به حق شما دوستان، خانه موسیقی ایران تا لحظه آزادی تمام هنرمندان لحظه‌ای از تلاش دست بر نخواهد داشت.»

روایتی از زندگی وودی آلن در تالار حافظ



تالار حافظ از ۲۹ آبان میزبان موسیقی-نمایش «پاهای آدم چقدر میتونه دراز باشه» شده است، به گزارش روابط عمومی و امور بین الملل تالار رودکی، این موسیقی-نمایش به نویسندگی، طراحی و کارگردانی مجید ابراهیم‌زاده تهیه‌کنندگی ساناز افشاری از یکشنبه ۲۹ آبان در تالار حافظ روی صحنه رفته است. «پاهای آدم چقدر میتونه دراز باشه» یک درام اجتماعی درباره زندگی وودی آلن است که بخشی از آن برگرفته

از واقعت و بخشی زاینده ذهن است؛ این نمایش یک کلاژ ترکیبی از تکه‌پاره‌هایی است که به هم ربط پیدا می‌کنند. فوزان تاجیک، آرمین افشار زاده، مرجان افروز، سیاوش زنگی، میلاد رضایی، مهسا منفرد، الهیه ادبی، آرام نیک بین، آریانا عباسی، میلاد پرموزه، علی نصاری، فرحان فریضه و شاهین زرگر در این موسیقی-نمایش ایفای نقش می‌کنند. موسیقی نمایش «پاهای آدم چقدر…» به نویسندگی، طراحی و کارگردانی مجید ابراهیم‌زاده تهیه‌کنندگی ساناز افشاری از ۲۹ آبان در تالار حافظ روی صحنه رفته و علاقه‌مندان می‌توانند جهت تهیه بلیت آن به سایت تیوال به نشانی tiwall.com مراجعه کنند.

فیلمی که ساختش ۱۳ سال طول کشید!



مستند «آپولونیا، آپولونیا» فیلمی که امسال جایزه اصلی جشنواره فیلم مستند آمستردام را کسب کرد در طول مدت ۱۳ سال مقابل دوربین رفته است. به گزارش ایسنا، «لنا گلوب» فیلمساز دانمارکی با سومین

فیلمش «آپولونیا، آپولونیا» برنده نخست سی و پنجمین جشنواره بین‌المللی مستند آمستردام (ایدفا) شد. فیلمی که در مدت ۱۳ سال فیلمبرداری شده و مسیر زندگی شخصیت اصلی داستان و همچنین خود فیلمساز را ترسیم می‌کند. «گلوب» در سال ۲۰۰۹ از طریق یک دوست مشترک با قهرمان داستان خود که یک نقاش فیکرانتوی جوان به نام «آپولونیا سکوول» بود آشنا شد و در آن زمان، این فیلمساز دانمارکی دانشجوی مدرسه ملی فیلم کپنهاگ بود و به دنبال موضوعی برای فیلم کوتاه بود و در نهایت ساخت فیلم کوتاهی را آغاز کرد اما با ساخت فیلم کوتاه راضی نشد و معتقد بود که این هنرمند شایسته ساخت فیلم دیگری خواهد بود و در نهایت ساخت یک فیلم بلند را کلید زد و با تدوین مجدد فیلم‌هایی که در طی ۱۳ سال از شخصیت اصلی داستان ثبت کرده بود، یک فیلم بلند ۱۱۶ دقیقه‌ای ساخت که توانست جایزه اصلی مهم‌ترین جشنواره مستند جهان را دریافت کند. مستند «آپولونیا، آپولونیا» درباره یک زن جوانی به نام آپولونیا است که تلاش می‌کند جایگاه خود را در دنیای هنر پیدا کند. او به استعداد خود اطمینان دارد، اما مسیر همیشه آسان نیست. یکی از درس‌هایی که آپولونیا می‌آموزد این است که زنان نقاش باید بیشتر از همتایان مرد خود فداکاری کنند و بر موانع بزرگ‌تری غلبه کنند. این موضوع در مورد اوکسانا شاجکو، یکی از بنیانگذاران گروه اکشن فمینیستی «Femen» نیز صدق می‌کند، دوستی که او برای مدت طولانی با او زندگی می‌کند… بخش مسابقه آثار مستند بلند جشنواره ایدفا امسال شامل ۱۳ فیلم بود که سینمای ایران نیز با اثر ۱۰۰ دقیقه‌ای «خانه خاموش» در آن حضور داشت. این مستند ساخته فرناز چورابجیان و محمدرضا چورابجیان، سرنوشت سه نسل از یک خانواده ایرانی طبقه متوسط رو به بالا را دنبال می‌کند و در مرکز داستان، خانه‌ای به قدمت یک قرن در تهران قرار دارد که خانواده در آن روزهای شاد و غم انگیزی را سپری کرده.

سینمای ایران علاوه بر بخش رقابتی آثار بلند، چند نماینده دیگر در جشنواره «ایدفا»امسال داشت و مستند کوتاه ۱۵ دقیقه‌ای «مجموعه» به عنوان محصول مشترک ایران و لهستان ساخته محمدرضا فرزاد در بخش بهترین‌های جشنوارهها (Best of Fests) به نمایش گذاشته شد و مستند رضایی و حسین حسینی هم در بخش «Luminous» جشنواره به روی پرده رفت. سی و پنجمین جشنواره بین‌المللی مستند آمستردام (ایدفا) از تاریخ ۲۰ تا ۲۰ نوامبر (۱۸ تا ۲۹ آبان) در کشور هلند برگزار شد.

ابوالفضل پورعرب در بیمارستان بستری است



علی تقی‌پور-تهیه‌کننده این مستند- نیز به ایسنا گفت: آقای پورعرب مدتی قبل مشغول کارگردانی یک مستند داستانی به نام سم بودند که از ناحیه پا دچار مشکلی شدند و در ادامه همان عفونی ایجاد شد است که باید درمان شود. او افزود، چند روزی است که ایشان در بیمارستان بستری هستند تا شورای پزشکی برای روند معالجه تصمیم‌گیری کند.

ابوالفضل پورعرب بازیگر ۶۱ساله سینما بیش از چهار دهه است که در عرصه بازیگری فعالیت می‌کند و فیلم‌های ماندگاری همچون عروس، نرگس‌چهره، دستهای آلوده، غریبانه و مردی شبیه باران را در کارنامه خود دارد. او در فیلم توقیفی «کانهایی» به کارگردانی کاینوش عیاری نیز بازی کرده است.